

حمایت روس و انگلیس از شاهان قاجار و پهلوی و دور شدن فره ایزدی

جاسب نیکافر*

چکیده

تاریخ طولانی ایران از آغاز تا پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، پیرامون اقتدار و زورآزمایی پادشاهان ایران شکل گرفت. یکی از عمده‌ترین دلایل تداوم این نوع حکومت یعنی دولت‌شاهی، باوری بود که اکثر ایرانیان داشتند که منبع قدرت شاهان «فره ایزدی» است که بدان فره ایزدی شاهانه گویند. حاکمیت این سامان سیاسی دولت‌شاهی تا ظهور اسلام در ایران هر روز قوی‌تر از پیش می‌شد. هرچند این وضعیت با تأسیس دو

; استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج (jnikfar@mail.yu.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۹۲/۱/۲۴

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۹

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۲، صص ۱۸۳-۱۶۱

خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس با دگردیسی‌هایی روبه‌رو شد، اما این فرضیه مورد قبول دولت‌های حاکم بر ایران - با تفاوت‌هایی - تا ظهور دولت صفویه، کم‌وبیش مورد قبول جامعه سیاسی ایران بوده است.

در دوره صفویه، با رسمی شدن مذهب تشیع در ایران این طرز تلقی از قدرت، ساختار محکم‌تر و روشن‌تری پیدا کرد. پس از انقراض صفویه و پس از زدوده شدن حق الهی سلطنت در ایران، این فرضیه هم‌زیر سؤال رفت. سؤال اصلی این پژوهش این است که چرا و چگونه این حق الهی سلطنت و فره ایزدی در ایران، از دوران شاه تهماسب دوم به بعد از شاهان ایران گرفته شد. فرضیه‌ای که در این مقاله به دنبال آن هستیم: وجود ارتباط میان حضور نیروهای بیگانه - دولت‌های روس، عثمانی و عثمانی - و فروپاشی حق الهی سلطنت در ایران است. از زمان مشروطیت هم حق الهی و هم حمایت بیگانگان مورد انکار مردم ایران قرار گرفته و متوجه این نکته شدند که سرچشمه اصلی اقتدار ملی خود مردم می‌باشند.

واژگان کلیدی: قرارداد‌های رشت و پترزبورگ، قرارداد ۱۹۱۹، شرق باستان، ذری‌افندی، انقلاب اکتبر، مشروعیت

مقدمه

در تمدن‌های شرق باستان جهان‌بینی غالب دین‌محور است. در این نوع جهان‌بینی، سیاست عین دیانت است؛ و در این طرز تلقی وظیفه سیاست، اجرای اوامر خدایان است. این اندیشه دولت سپهری زیربنای فکر سیاسی بوده است (رجایی، ۱۳۷۲: ۲۶-۲۵).

نظام سیاسی حاکم در ایران باستان کم‌وبیش در همین قلمرو قرار می‌گرفت. در این نظام، منبع قدرت شاه نه در زمین که در آسمان برین جای داشت. این نوع نظام سیاسی تا پایان دوره صفویه در ایران جسته‌و‌گریخته، حاکمیت و مشروعیت داشت. در زمانی که هرج‌ومرج برآمده از حمله محمود افغان، ایران‌گیر شد، دو همسایه نیرومند ما یعنی روسیه و عثمانی درصدد برآمدند تا بخش‌هایی از ایران را به تصرف خود درآورند. شرط رسیدن به این خواسته‌های استعماری، نفوذ در هیئت حاکمه ایران بود. در رأس هیئت حاکمه، شخص «شاه» قرار داشت. پس باید به‌گونه‌ای عمل می‌شد که در انتخاب و انتصاب شاه نقش مؤثری داشته باشند.

سؤال اصلی مقاله، چرایی و چگونگی تغییر و تحول مشروعیت نظام سیاسی ایران در روند پیروزی انقلاب مشروطیت ایران است. فرضیه اصلی این پژوهش: اثبات دخالت نیروهای بیگانه در مشروعیت‌زدایی از تئوری «سلطنت و دیعه‌ای است الهی» می‌باشد. از زمان تاج‌گذاری شاه تهماسب دوم (۱۱۳۵-۱۱۴۴ هـ ق) تا استعفا و اخراج رضاشاه پهلوی از ایران در شهریور ۱۳۲۰، این فره ایزدی نبود که مشروعیت شاهان را تضمین می‌کرد بلکه اراده نیروهای خارجی در آغاز، روسیه و عثمانی و از عهدنامه ترکمانچای به بعد، روسیه و انگلیس بودند. به اعتقاد نگارنده، دخالت این نیروهای بیگانه یکی از دلایل اصلی فروپاشی تئوری دولت‌شاهی یا

اندیشه ایران شهری گردید. در حالی که تا انقراض دولت صفویان، شاهان حاکم بر سرنوشت ایران هرچه و هرکه بودند به قدرت شمشیر تیز و زر بر اریکه سلطنت نشستند و بیگانگان نقشی در بر تخت نشستن و عزل آنان نداشتند.

این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است و یافته‌های تحقیق با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و بررسی اسناد و منابع موجود، مورد مطالعه قرار گرفته است. چهارچوب نوشتار حاضر به این ترتیب خواهد بود که ابتدا مشروعیت شاهان ایران قبل از اسلام سپس مشروعیت شاهان ایران بعد از اسلام مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس مداخلات قدرت‌های بزرگ در ایران بررسی شده و در پایان نتیجه‌گیری ارائه خواهد شد.

۱. حمایت روس و انگلیس از پادشاهان ایران در قرن سیزدهم و سلب مشروعیت الهی - تاریخی شاهان

مشروعیت شاهان ایران قبل از اسلام: در دوران باستان در مشرق‌زمین جهان‌بینی، غالباً دینی بود و حاکمان، مصداق خدایان در روی زمین تلقی می‌شدند. سیاست و جهان آن نیز نماد اراده رب‌النوع و الهگان تلقی می‌گردید. «دولت زمینی» یعنی همان شهریارانند، نماینده سپهر بر روی زمین هستند. در عرصه سیاست - آنچه سیاست عمل می‌کند، چیزی جز اراده خدایان نیست. این اندیشه دولت‌سپهری زیربنای فکر سیاسی بوده، خواه ساختار سیاسی حاکم صورت دولت‌شهری داشت و خواه دولت‌شاهی (رجایی، ۱۳۷۲: ۲۶-۲۵). در این فکر سیاسی، شاهان که خدایان صغیر «تلقی» می‌شدند، به‌عنوان ناظر بر کارهای انسانی، عمل می‌کردند. شاهان، با بهره‌مندی از لطف خدایان که در ادبیات ایران باستان در آن به «فره ایزدی» یاد شده است، امور مردم را با هماهنگی با اراده خدایان تحقق می‌بخشیدند. سازوکار حاکم بر عملکرد این نهادها سیری را به‌خود گرفت که تور کیلد سومرشناس، آن را «دموکراسی ابتدایی» نامیده است (رجایی، ۱۳۷۲: ۳۲).

بدون آنکه نیت ورود به اندیشه سیاسی در غرب باستان را داشته باشیم، تنها به این نکته بسنده می‌کنیم که ماهیت و سازوکار اندیشه سیاسی در غرب با آنچه در شرق وجود داشت، یعنی اندیشه «دولت‌سپهری» یا «دولت‌شاهی» از ریشه متفاوت

بود. نخست آنکه سقراط، مردی بود که فلسفه را از آسمان به زمین فراخواند (ردهد، ۱۳۷۳: ۲۸). دوم درباره ریشه حقوق سیاسی، که یونانیان آن را «دموکراتیا» می‌نامیدند، تنها جمع معینی از «مردم» بودند، که قدرت سیاسی را به‌طور مستقیم اعمال می‌کردند و قوانین توسط مجمعی از این گروه از شهروندان وضع می‌شد. اجرای سیاست به‌وسیله یک کمیته متشکل از شهروندان که عضویت در آن در گردش بوده، اعمال می‌شد (ردهد، ۱۳۷۳: ۵۲-۵۱).

جنس ملک‌داری در ایران باستان به‌گونه‌ای بوده است که در همین حوزه طبقه‌بندی می‌شد. نظام سیاسی در ایران باستان «دولت‌شاهی» بود، که شاه قدرتش را نه از زمین که از آسمان می‌گرفت. در این اندیشه سیاسی، موبدان و مهان، مأمور کشف شاهی بودند که برخوردار از «فره ایزدی» باشد. مشروعیت^۱ و قانونیت^۲ برآمده از این «فره» و «عنایت» بود. این «فره» شرایط و وظایف فوق‌العاده گران و اخلاقی را بر گردن شاه منتخب می‌گذارد که در صورت تجاوز کردن از آن، «فره ایزدی» دور می‌شد و به سرانجامی تلخ گرفتار می‌گردید. جمشید جم نمونه روشنی بود از شهریاری که از خود «منیت» نشان داد و به‌دست ضحاک ماردوش به دو نیمه شد (رجایی، ۱۳۷۲: ۹۴-۹۳).

مورخان عصر روشنگری اروپا و به‌دنبال آنان مورخان مارکسیسم روسی و ایرانی، این نوع دولت‌شاهی را «دیسپوتیسم شرقی» نامیدند و براساس آن تاریخ ایران را به رشته تحریر درآوردند (نعمانی، ۱۳۵۸: ۱۴۶ به‌بعد؛ و مارکس، شیوه‌های تولید آسیایی، ۱۰۶ به‌بعد). در این شیوه جهان‌بینی «استبداد» و «مطلقیت قدرت شاه» نتیجه مقدار، مالکیت و شیوه تولید است و نه تأییدات آسمانی و برخوردار از «فره ایزدی» و الطاف آسمانی.

مشروعیت شاهان ایران پس از اسلام: پس از شکست ایران از سپاهیان اسلام، حاکمیت و مشروعیت مؤثر و عملی اندیشه دولت‌شاهی سست شد. لازم به ذکر است، اندیشه دولت‌شاهی در ایران باستان با سایر زمینه‌های هویت ملی و فرهنگ ایرانی مثل زبان دری، دین مزدایی و قلمرو جغرافیایی ایران زمین و آداب و سنن بومی هماهنگی

1. Legitimacy

2. Legality

داشت. با رسمی شدن دین مزدا و تغییر زبان و آداب و سنن، نوع حاکمیت دولت‌شاهی هم دچار تغییرات بنیادین شد. هرچند بعداً در قالب و چهارچوب نظری و سپهر اندیشه اسلامی - نه با نام و نشان «فرّه ایزدی» که به‌عنوان اندیشه ظل‌الهی و خدا، شاه، میهن، دوباره ظهور و تجلی پیدا کرد. هرچند زمان چنین ادعاهای از هر نظر گذشته بوده، ولی مظفرالدین‌شاه به صدراعظم خود این چنین گفته بود: «این خدماتی که به من می‌کنید و به مملکت ایران می‌کنید... عوض او را هم خدا و هم سایه خدا که خود ما باشیم به شما خواهد داد.» (رجایی، ۱۳۷۲: ۱۱۵).

اندیشه دولت‌شاهی در عصر خلافت امویان و عباسیان به نوعی خفتگی تاریخی فرو رفت، اما در وجدان مکتوم، فرهنگ سیاسی - تاریخی ایرانیان باقی ماند.

امام محمد غزالی که از بزرگ‌ترین نمایندگان نگاه و فکر ایرانیان در قرن پنجم است می‌گوید: «بدان و آگاه باش خدای تعالی از بنی آدم دو گروه را برگزید و این دو گروه را بر دیگران فضل نهاد، یکی پیغامبران، و دیگر ملوک... و پادشاهان را برگزید، تا ایشان را به وی نمایند... و تجلی بزرگ، نهاد ایشان را، چنان‌که در اخبار می‌شنوی که السلطان ظل‌الله فی الارض، ... پس نباید دانستن که کسی که او پادشاهی و فرّ ایزدی دارد دوست باید داشتن... که خدای تعالی گفته است: «اطیعوا الله و... خدای تعالی پادشاه همه پادشاهان است... که خدای تعالی به داود پیغامبر وحی کرد تا داود قوم خویش را بگوید، تا اهل عجم را دشنام ندهند، که ایشان آن کسانی بودند که جهان آبادان کردند.» (غزالی، ۱۳۶۷: ۸۴-۸۳).

خواجه نظام‌الملک طوسی هم در جست‌وجوی مشروعیت الهی از دست‌رفته است تا به‌ناگزیر به شاهان ترک‌تبار سلجوقی برفشانند: «ایزد تعالی در هر عصری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و ستوده آراسته گردانند... تا مردم اندر عدل او روزگار گذرانند. مؤلف «سیاست‌نامه»، برای مشروعیت آسمانی بخشیدن به شاهان ترک‌تبار، دست به گونه‌ای بازی سیاسی زده، فرّه ایزدی را که به خاندان‌های معین ایرانی‌نسب تعلق داشته را به سلاطین سلجوقی تقدیم می‌نماید.

خواجه می‌نویسد: «و چون تقدیر ایزد تعالی چنان بود که [این] روزگار، [هم] خلائق را سعادت بی‌ارزانی دارد... خداوند عالم شاهنشاه اعظم را از دو اصل

بزرگوار که پادشاهی و پیشروی همیشه در خاندان ایشان بوده و پدر بر پدر همچنین تا افراسیاب بزرگ پدیدار آورد... لاجرم ایزد تعالی بر اندازه شایستگی و اعتقاد نیکو دولت و مملکت داد» (خواجه نظام‌الملک طوسی، ۱۳۴۸: ۸-۷).

ادعای این «مشروعیت» یا «حق الهی» و «آسمانی پادشاه» تا روزگار صفویان همچنان مورد بحث علما و نویسندگان بزرگ قرار داشت. ملاحسین واعظ سبزواری (۹۰۶ هـ ق) در نظریه خود پیرامون «درجه پادشاهی به مرتبه نبوت» می‌گوید: چون آدمیان مدنی‌الطبع‌اند... شریعت است که تعیین اوضاع آن بر وحی الهی باشد... پیغامبر قانونی و قاعده‌ای بنهد، کسی باید که آن قانون را به قدرت و شوکت خود محافظت نماید... این کس را پادشاه خوانند. پس درجه پادشاهی به مرتبه نبوت است، چه نبی واضح شریعت است و پادشاه حامی آن و در این معنی واقع شده:

نزد خرد، شاهی و پیغمبری چون دو نگین‌اند و یک انگشتری
گفته آنهاست که آزاده‌اند کاین دو زیک اصل و نسب زاده‌اند
(کاشفی، اخلاق محسنی، ۷-۶ به نقل از طباطبایی، ۱۳۸۰: ۲۶۳).

با شروع پادشاهی شاه اسماعیل اول ۹۳۰-۹۰۵ و تبدیل تشیع به مذهب رسمی و نیز تبدیل آن به تجلی‌گاه «اهداف ملی» در مقابل دولت خلافتی - سلطنتی و تمامیت‌خواه عثمانی، دیگر بار اندیشه سیاسی دولت‌شاهی مورد توجه بیشتری قرار گرفت. شاهان صفوی تلاش کردند مشروعیت سلطنت خود را هرچه بیشتر بر بنیاد اندیشه سیاسی دولت‌شاهی قرار دهند؛ گرچه بخشی از این تلاش در راستای رویارویی با سیاست جنگی و تجاوزکارانه دولت عثمانی به‌کار گرفته می‌شد. نسب‌سازی شاه اسماعیل اول و نیاکانش در امر ادعای داشتن نسب و تبار سیادت در همین قلمرو مورد و موضوع بحث قرار می‌گیرد.

از نظرگاه دینی، ایران دارالتشیع به‌شمار می‌رفت که در آن باید زمینه برای ظهور امام غایب(ع) آماده شود. با توجه به ساختار سیاسی - دینی دولت صفوی ایران، تنها جایی بوده که در آن سلطان عادل و دین‌پناه بر آن حکم می‌راند (صفت‌گل، ۱۳۸۱: ۶۷) مؤلف «دستور شهریاران» در معرفی‌اش از شاه سلطان حسین از صفاتی یاد می‌کند که مورخ را به یاد بهره‌گیری از «اندیشه سیاسی دولت‌شاهی» می‌اندازد به قصد استفاده بهتر

از «مشروعیت» این اندیشه در ساختار سیاسی دولت صفویان: ... در این اوان سعادت که ... به فحوای «توتی الملک من تشاء» ... خلعت شهریاری ... آفتاب عالمتاب سلطنت، فرازنده تاج کیانی ... مهبط فیوضات انوار الهی ... مروج دین سیدالانام، پادشاه جوان‌بخت ... السلطان حسین» (نصیری، ۱۳۷۳: ۲۲-۲۳).

پس از حمله اعراب و رخنه و تهاجم ترکان آسیای میانه و آن‌گاه ایلغار ویرانگر مغول‌ها، تاتاران و بالاخره سلطه خاندان‌های حکومت‌گر ترکمان، ظهور دولت شیعه و ایرانی‌شده [ایرانیزه] شاهان صفویه، نویدبخش واقعه بزرگی بود. این واقعه مبارک، پیام‌آور این بود که کشتی‌بان را سیاستی دگر آمد: ایران بعد از نه قرن دوباره در راه تاریخی خود قرار گرفت دور از هرگونه شبهه و حرف و حدیث غمباری. دولت صفوی از دو نوع مشروعیت برخوردار بود؛ نخست مشروعیت تاریخی که نمادش «فرّه ایزدی»، «لطف الهی» و «موهبت خدایی»، «ظل‌الهی» بوده که علت اصلی تداوم دولت و سرزمین ایرانیان بوده است. دومین مشروعیت را تنها صفویان در میان دولت‌های حاکم بر ایران اسلامی به‌دلیل تداوم و پابندگی طولانی‌مدتشان تحصیل کردند. نکته مهم و در خور یادآوری اینکه از قرن دوم هجری، اروپاییان که عصر رنسانس و بخشی از دوره روشنگری را پشت سرگذاشته و به دنیای جدید پای نهاده بودند، به اشکال مختلف به جهان مشرق‌زمین که هنوز تخته‌بند دنیای کهنش بود، هجوم آوردند. درست در همین زمان است که عقب‌افتادگی تاریخی ما در زمینه‌هایی از جمله اقتصاد و نوع کشورداری احساس شد. این دو همراه با بعضی از قضایای دیگر، زمینه‌های عینی سلب مشروعیت از «فرّه ایزدی» و دولت‌های پدرسالار را فراهم کرد. از آغاز تا پایان دولت صفویه، دولت‌ها هر که بودند «خودی» یا «بیگانه»، «دادگر» یا «بیدادگر» عامل و دست‌نشانده بیگانگان نبودند. حوادثی که در پایان دولت صفویه رخ داد، همراه با شروع عقب‌افتادگی تاریخی ما و پیشرفت تدریجی غرب، سبب سلب مشروعیت شاهان و دولت‌هایشان در ایران شد.

۲. مداخلات قدرتهای بزرگ در ایران

از سال‌های پایانی دولت صفویان تا سال‌های سقوط دولت پهلوی، هرچند در ظاهر،

شهریاران، ادعای برخورداری از «فرّه ایزدی» و «سلطنت موهبتی است الهی» را داشته‌اند، اما در عمل، اگر تأیید قدرت‌های بزرگ جهانی مثل روسیه، عثمانی، انگلیس و بعد شوروی و امریکا را نداشتند، کارشان با هزاران «اما» و «اگر» روبه‌رو می‌شد.

در سال ۱۳۳۳/۱۷۲۰ ذری‌افندی سفیر عثمانی و بعداً. ولینسکی^۱ سفیر روسیه به ایران آمدند تا اوضاع را از نزدیک مطالعه کنند. ذری‌افندی گزارش خود را به «باب عالی» داد و شیخ‌الاسلام استانبول هم فتوای تسخیر ایران و تصرف زمین و ناموس دشمن (شیعیان) را صادر کرد. ذری‌افندی در این باره گزارش می‌دهد که: «انقراض نزدیک است، رجال سیاسی ندارند... فرّ دولت رفته و روزگارش به‌سر آمده است.» (ریاحی، ۱۳۶۸: ۹۵-۹۶، لکهارت، ۱۳۴۳: ۲۹۰-۲۸۹). ولینسکی هم که آمده بود تا درباره خطوط ارتباطی و وضعیت جغرافیایی و توانمندی‌های نظامی اطلاع پیدا کند، نتیجه سفارت خود را برای پترکبیر فرستاد؛ که می‌توان با چند فوج قسمت عمده خاک ایران را ضمیمه خاک روسیه کرد، و الان وقت رسیدن به این اهداف است (E. I. 23, 604، هژیر، ۱۳۳۲: ۳۶-۳۷).

روسیه گیلان و سواحل دریاچه مازندران و عثمانی قسمت‌های وسیعی از آذربایجان و کردستان را تسخیر کردند و برای جلوگیری از جنگ، با وساطت فرانسه قراردادی در این زمینه امضا کردند (E. I. 23, 604، هژیر، ۱۳۳۲: ۳۶-۳۷).

رسم «حمایت» از شاه و دولت مرکزی ایران از انعقاد قرارداد پترزبورگ در سال ۱۳۳۸/۱۷۲۳ آغاز شد. نخستین قرارداد در سن پترزبورگ در ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۳ منعقد گردید که در مقدمه آن آمده است: چند سالی است در ایران پریشانی و ناامنی پیش آمده و عده‌ای از اتباع آن کشور... برخاسته‌اند و سبب ویرانی ایران شده‌اند... برای جلوگیری... از انهدام سلطنت ایران، شخصاً اسلحه خود را در برابر شورشیان به‌کار برده و برخی از شهرهای ایران را آزاد کرد... اعتمادالدوله، سفیر خود را نزد امپراتور روسیه فرستاد... و در آن (نامه) خواهش کرد اعلی‌حضرت روسیه اراده کنند تاج‌وتخت را حفظ کنند. موافقت‌نامه به‌شرح زیر است:

۱. اعلی حضرت روسیه... برای سرکوبی شورشیان و حفظ اعلی حضرت شاه بر تخت سلطنت ایران اراده می کند... سپاه به کشور ایران بفرستد تا... شاه با آسایش بر مملکت ایران حکومت کند.

۲. در برابر این، اعلی حضرت شهرهای باکو و دربند را با تمام زمین ها که به این دو شهر بسته است و نیز ایالت گیلان و مازندران و استرآباد را برای تصرف و تصاحب ابدی به روسیه واگذارد و این سرزمین ها... تا جاودان متعلق به روسیه خواهد بود (نفیسی، ۱۳۳۵: ۲۹۴-۲۹۲).

در مقدمه عهدنامه دوم رشت منعقدشده در ۱۱۴۵/۱۷۳۲، بار دیگر به مسئله حمایت روسیه از شاه ایران اشاره شده است: «همه بدانند چند سالی است در کشور ایران اغتشاش هایی روی داده و برخی از اتباع آن دولت بر علیه دولت مشروع خود برخاسته اند و ویرانی ایجاد کرده اند. [این کارها] دولت ایران را به خطری بزرگ انداخته است. بدین سبب امپراطور بزرگ پطرکبیر چه برای پاسبانی از ولایاتی که نزدیک ایران بوده و چه برای آنکه مانع شود دولت ایران از پای درآید ناچار، لشکریان خود را به ولایات ایران فرستاد... در نتیجه این لشکرکشی سلطنت ایران اکنون در آسایش است و شاه بر تخت نیاکان خود در اصفهان پایتخت خود نشسته است.» (نفیسی، ۱۳۳۵: ۲۹۹-۳۰۰).

عهدنامه چهارم در گنجه در سال ۱۷۳۵/۱۱۴۷ توسط نادرشاه افشار، فقط چند ماهی مانده به خلع شاه تهماسب دوم با روسیه منعقد شد که اساس عهدنامه های پیشین را بر هم زد، اما قرار دادهای «سن پترزبورگ» و «رشت»، شکوه «فره ایزدی» و «مشروعیت» این باور و احترام مردم را نسبت به «سایه خدا» برای همیشه زیر سؤال برد. (نفیسی، ۱۳۳۵: ۳۰۵، ۳۰۹).

در عصر سلطنت فتحعلی شاه قاجار ۱۲۱۲-۱۲۵۰ ه ق و در پی دو جنگ طولانی با روسیه بر سر ولایاتی از ایران که از زمان شاه سلطان حسین تجاوز به آن آغاز شده بود، اکنون و پس از اتمام این دو جنگ، دو عهدنامه زمین گیرکننده بر ایران تحمیل شد: گلستان ۱۸۱۳/۱۲۲۸ و ترکمانچای ۱۸۲۸/۱۲۴۳. در فصل چهارم عهدنامه اول چنین آمده است: امپراتور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود نسبت به پادشاه ایران راغب است که در ممالک شاهانه ایران مراتب استقلال و

اختیار پادشاهی را ملاحظه نمایند، لهذا... اقرار می‌نمایند که هر یک از فرزندان عظام ایشان به ولیعهدی دولت ایران تعیین گردد، هرگاه محتاج به اعانت باشد، مضایقت ننمایند... به امداد روسیه، دولت ایران مستقر و مستحکم گردد» (نفیسی، ۱۳۳۵: ۲۵۸) شگفتا در این قرارنامه، روسیه از استقلالی سخن می‌گوید که تحققش به پشتیبانی روسیه نیازمند است. به همین کیفیت، به موجب ماده هفتم عهدنامه ترکمانچای، روسیه می‌پذیرد که از تاریخ جلوس ولیعهد عباس میرزا، دولت روسیه وی را پادشاه ایران بشناسد.

به عبارت دیگر سلطنت عباس میرزا و بعد از وی جانشینان وی با تأیید تزار روسیه مشروعیت پیدا می‌نمایند (واتسن، ۱۳۴۶: ۲۲۷، هوشنگ مهدوی، ۱۳۴۹: ۱۳۰).

این «حق» بنابر عهدنامه کامله‌الوداد، باید به رقیب، یعنی دولت بریتانیای کبیر نیز داده شود، معاهده‌ای که انگلستان را متعهد به دفاع از استقلال ایران و کیان سلطنت قاجار!! می‌نماید عهدنامه سال ۱۲۲۹ است؛ که به روایت عباس اقبال یکی از بدترین معاهدات تاریخ ایران است که ایران را از لحاظ سیاسی کاملاً تحت نظر انگلستان قرار داد و با امضای آن دولت ایران در حقیقت استقلالش را تسلیم انگلیس کرد (اقبال، ۱۳۴۷: ۷۷۷). وزیر امور خارجه انگلیس در ۱۳۲۱ هـ ق در مجلس لردان کشورش چنین گفته بود:

«... با تمام قوا معارضه خواهیم کرد، زیرا روس‌ها گفته بودند، ما به خاک ایران چشم نداریم، اما راه دریا را می‌خواهیم» (مخبرالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۵۸-۱۵۷).

روس و انگلیس به نام دفاع از «مقبولیت» و «مشروعیت» شاه در ایران شروع کردند و در طی راه به حمایت از نوع سامان سیاسی حاکم: «مشروطه» یا «استبدادی»، در برآمدن و ورافتادن شاهان یا سلسله‌های سلطنتی، رأساً در کار سیاست ایران به حضوری تعیین‌کننده رسیدند.

در ارتباط با «مشروعیت» فرمانفرمایی مقدس با تأییدات «فره ایزدی» که موضوع این مقاله است، مشروطه‌خواهان تلاش کردند تا با قراردادن «سلطنت موهبتی است الهی» در قانون اساسی ایران، «مشروعیت» تاریخی خاص این نمایندگی آسمان را به این مقام بازگردانند.

انقلاب مشروطه ایران و تدوین قانون اساسی و اینکه «سلطنت، موهبتی است الهی» هم نتوانست مشروعیت تاریخی مقام «شاه» را بازگرداند. قرارداد پنهانی ۱۹۰۷ که دور از چشم شاه قاجار، ایران را به سه قسمت تقسیم کرد، در ارتباط با سلب «مشروعیت» حقوق الهی، سلطنت، مشروعیت و اینک «قانونیت» این مقام را نادیده انگاشت.

کسروی مورخ درباره این پیمان می‌نویسد: ... اکنون دانسته می‌شود که زیان آن پیمان بسیار بیشتر از آن می‌بوده که پنداشته می‌شد.

این پیمان که در سال ۱۲۸۶ ش (۱۴۲۵ هـ ق) میان دو همسایه بزرگ ایران - روس و انگلیس - بسته شد، نتیجه گفت‌وگوهای چندساله‌ای بود که در نهان و آشکار، در لندن و پترزبورگ، در میان نمایندگان دو دولت انجام می‌شده. دولت انگلیس که سالیان دراز با امپراتوری روس در آسیا روبه‌رو ایستاده و همیشه بکشاکش و هم‌چشمی پرداخته... این زمان از نیرومندی آلمان به ترس افتاده... خود را ناگزیر می‌یافت که با دولت روس [پیمان ببندد].

در آن پیمان، در دیباچه جداسری و آزادی کشور ایران، نوشته می‌شد، ولی بندهای پیمان به زیان... با این پیمان ایران به سه بخش تقسیم می‌شد. آنچه در میانه می‌ماند، برای خود ایران. گذشته از این، چون ارجی به دولت ایران ننهاد و چنین پیمانی را بی‌آگاهی از آن بسته بودند، همین خود، تیشه‌ای به ریشه جداسری کشور شمرده می‌شد. (کسروی، ۱۳۳۷: ۸۰۷-۸۰۸). این ریشه تیشه‌خورده در ادبیات سیاسی قبل از انقلاب اسلامی بهمن ۱۳۵۷ همان مقام و منزلتی بود که در سایه لطف و موهبت آسمان بر ایران حکمرانی کرده بود. در ارتباط با سلب مشروعیت که موضوع این مقاله است، دقیقاً قرارداد پنهانی ۱۹۰۷ این «مشروعیت» را بی‌محابا و فرعونانه ربود و آن را به کسانی واگذار کرد که برای اهداف ملی خودشان پرورش و آموزش دیده بودند.

این رفتار آن‌قدر غیرقابل‌دفاع بود که «لینچ» در فوریه ۱۹۰۷ خطاب به نمایندگان مجلس انگلیس گفت: «بالفرض که قرارداد ۱۹۰۷ روزی برای انگلیس نتیجه خوبی داشت، سزاوار نبود با ملتی که حق تربیت و تمدن بر بشریت دارد، در روز بی‌نوایی دست در دامن یاری انگلیس بزنند، ما از یکطرف هزاران ایرانی را در

سفارت بپذیریم و در پرده ریشه استقلال و حیثیات ملی آنها را به تیشه سیاست قطع کنیم» البته سر/دوآورد گری، وزیر خارجه آن زمان، در جواب همه اقدامات دولتش را موجه دانست (مخبرالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۹۸). شایان ذکر است که دولت انگلستان فقط به منافع ملی اش می‌اندیشید، ولی دولتمردان و رجال سیاسی ما همیشه منافع شخصی برایشان اصل بوده است. در درجه اول این شاهان ایران در دوره اسلامی بودند که مفهوم «فره ایزدی» در سلطنت که، سنت‌های سیاسی کهن ایران زمین برای اداره بهتر کشور آفریدند و به‌خوبی از آن نگاهداری کردند را پایمال خودپرستی، جهالت و نفس‌پرستی خود نمودند، تا آنجاکه آن افسانه «حمایت ایزدی» که باوری ستوده بود را با پشتیبانی دولت‌های «غیر» و بیگانه معاوضه کردند. اینک مشروطیت به‌گل‌نشسته و لامحاله آن «مشروعیت فروهری» به نام «موهبت الهی» در متن قانون اساسی نوشته شده است. انتظار چنین می‌رفت که شاه فقط و منحصرأ به عنوان نماد آن مشروعیت تاریخی بماند و دور از دست مشروعیت گرفتن از بیگانگان تنها «شاه» باشد؛ زیرا زمان حاکمیت جابرانه و مقدس مآبانه گذشته بود و همه چیز در اختیار قانون مدون باید قرار گیرد. اما هنوز ایرانیان پریده از خواب اعصار، شیرینی حاکمیت قانون را نچشیده بودند که سرهنگ لیاخوف رئیس قزاق خانه، مجلس و مردم را یک جا به توپ بست (مخبرالسلطنه، ۱۳۶۳: ۲۲۱-۲۱۴). اینک در بازی رقابت، روسیه بر حریف پیروز شده و «مشروعیت» که تا روز سیزدهم جمادی‌الاول سال ۱۳۲۴ در اختیار انگلیس بود را خود در اختیار گرفت. این‌گونه بود که گوهر کانونی اندیشه سیاسی دولت‌شاهی یا اندیشه‌ی ایران - شهری دستخوش توطئه‌های دولتین روسیه و انگلیس قرار گرفت. شاید آغاز سلب تمامی مشروعیت تاریخی «فره ایزدی» با پناه گرفتن محمدعلی‌شاه در سفارت روسیه در زرگنده شمیران به اتمام رسید. هرچند مرگ در غربت و تبعید اجباری احمدشاه قاجار و رضاشاه پهلوی را نیز داریم، اما فرار غمبار محمدعلی‌شاه یگانه بود و از درماندگی چیزی کم نداشت (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۲: ۲۲-۱۷). بعد از خلع محمدعلی‌شاه، احمدشاه با موافقت و حمایت انگلیس به سلطنت رسید. شگفت‌انگیز این است که پزشک و مشاور محمدعلی‌شاه، دکتر سادوسکی، تربیت ولیعهد احمدمیرزا را به‌عهده سروان/سمیرنوف روسی واگذار کرد (شیخ‌الاسلامی،

۱۳۷۲: ۲۶-۲۷).

در این زمان سر ادوارد گری به دولت روسیه اخطار می‌کند که در صدد گماشتن مأموران خود نباشد (مخبرالسلطنه، ۱۳۶۳: ۲۶۹). مستشارالدوله از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، صدراعظم پرسید: ما باید بدانیم مشروطه هستیم یا نه؟ مشیرالدوله گفت نه، مستشار گفت: پس دولت آب در گوش ما کرده است (مخبرالسلطنه: ۱۳۶۳، ۱۷۸).

پس از پیروزی انقلاب بلشویکی روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ نیروهای روسی مقیم ایران به فرماندهی ژنرال باراتوف بدون خرجی و مهمات مانده بودند و دست به هیچ اقدامی نمی‌زدند.

ترور نیروهای متعددی که از طرف نیروهای کمیته مجازات به عمل آمد، سبب شد که وثوق‌الدوله در ۱۹۱۷ استعفا دهد و علاءالسلطنه که یک سیاستمدار معتدل طرفدار غرب بود یکبار دیگر به نخست‌وزیری برگزیده شود. علاء حکومت وحدت ملی، مرکب از رجال و نخست‌وزیران سابق که دارای حسن شهرت بودند تشکیل داد و مهم‌ترین کاری که کرد، پس گرفتن شناسایی پلیس جنوب بود. در ششم نوامبر ۱۹۱۷ حکومت کرنسکی ساقط، و دولت جدید اتحاد شوروی تشکیل شد. با انتشار این خبر نه تنها قشون روسیه مقیم ایران که دستگاه روسی قزاق‌خانه به یکباره متلاشی شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۴۹: ۱۹۷-۱۹۶).

دولت بریتانیا برای پر کردن جای خالی ارتش تزاری، در صدد تدوین و تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ برآمد؛ قراردادی که به نام نخست‌وزیر وقت و به دلیل طرفداریش از آن به نام وثوق‌الدوله مشهور شد. عده‌ای بر این باورند که احمدشاه به دلیل مخالفت با تصویب این قرارداد، خود مقدمات عزلش را از سلطنت مهیا کردند (مستوفی، ۱۳۲۵: ۱۶۷-۱۶۸، مخبرالسلطنه، ۱۳۶۳: ۳۴۱-۳۴۲).

انتشار عهدنامه ۱۹۱۵ میان روسیه تزاری و دولت انگلیس، مبنی بر تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ، برای بریتانیا دردسرافرین شد (بهار، ۱۳۵۷: ۲۶-۲۷).

تنظیم و امضای این قرارداد ضربه آخرینی بود که بر مشروعیت «قبله عالم» و «اعلی حضرت شهریاری» وارد آمد. تا قبل از این قرارداد، هنوز خاطراتی از شکوه «سایه خدا» بودن احمدشاه نزد ایرانیان وجود داشت. این بود که بعد از اعلام

شهریاری احمدشاه، مردم، شهر را آذین بستند و تقریباً دو سوم جمعیت تهران در مسیر شاه جوان با غریو شادی و فریاد «زنده‌باد پادشاه» به استقبال او رفتند. هنگامی که سلطان احمدشاه از کالسکه پیاده شد، سرداران ملی، شاه دوازده ساله‌ای را که خود برای سلطنت ایران برگزیده بودند را با تجلیل و تکریم در میان گرفتند. همه امیدها برای رهایی ایران در مشروعیت آسمانی و زمینی بود که اینک احمدشاه هر دو را در اختیار داشت. به قول شیخ‌الاسلامی: آیا برای سلطنت یک پادشاه آغازهای بهتر، باشکوه‌تر، و امیدبخش‌تر از وضعی که توصیف شد، می‌توان در عالم خیال تصور کرد؟ (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۲: ۲۵-۲۴).

اما متأسفانه احمدشاه قاجار پس از رسیدن به سن قانونی نتوانست از این‌همه احساسات پاک و بی‌ریای ملت، به سود خود و کشورش و به‌سود سلسله‌اش بهره‌برداری کند. درست است که درباریان آلوده عهد استبداد و بعد عهد مشروطه بر فکر و احساسات این کودک تسلط داشتند، اما نه آن زمان و نه بعد خبر نداشت «مشروعیت الهی» سلطنت از آن پادشاهی نیست که گناه کند که او نه‌تنها شاه نیست بلکه به قول پروین: آن پادشاه که ده خورد و ملک، رهنز است. سقوط شاه از مقامش و بر باد رفتن سلسله‌اش، اتفاقی نیست. احمدشاه خصوصیات داشت که با تصور «شاه» مورد نظر پروین مغایرت داشت: عشق به پول، حسادت و علاقه فراوان به قدرت. اینک شاه جوان که «قبله عالم» است و «جانشین و سایه خدا» بر روی زمین، تحت تعالیم سروان اسمیرنف روسی قرار گرفته است. انگلیسی‌ها که نقطه‌ضعف احمدشاه را فهمیده بودند، با پرداخت پانزده هزار تومان مقرری ماهیانه به وی درحقیقت مشروعیت تاریخی و موهبت الهی‌اش را از او سلب کردند. مسئله برکناری او کاری با مخالفت یا موافقتش با قرارداد ۱۹۱۹ نداشت. بعد از برکناری وثوق‌الدوله، لرد کرزن، وزیر امور خارجه انگلیس تصمیم به قطع مقرری وی گرفت. نورمن، وزیرمختار بریتانیا در تهران عواقب قطع مقرری را این‌گونه پاسخ می‌دهد: ... توصیه می‌کنم پرداخت مقرری... ادامه یابد... برای حفظ این روابط، همین است که تا می‌توانیم پول در اختیارش بگذاریم، زیرا در دنیا چیزی عزیزتر از پول در نظرش نیست (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۲: ۳۰-۲۹). شاهی که مشروعیت قدرت و استقلال کشورش را به بیگانه می‌فروشد، مجبور می‌شود در عمارتی در کنار جنگل

«بولونی» در نهایت عزلت زندگی کند. پیشخدمت احمدشاه در این عمارت، نقل می‌کند که: امروز شاه با پیشانی چین خورده و شانه‌های خم شده و زهرخند غم‌آلود به قدر بیست سال پیر شده است.

طرفه اینکه یکی از اطرافیان شاه به نماینده روزنامه فرانسوی «لاپره‌مس» گفته که... باین حال اتباع باوفای جانشین داریوش هنوز نومید نشده‌اند (مکی، ۱۳۲۴: ۳-۲). جاودانگی نام داریوش، مدیون فره ایزدی خودی بود و نه حمایت یونان و یونانیان. اینک به آخرین بخش فرضیه این مقاله می‌رسیم، یعنی انقراض یک سلسله بسیار مهم و طولانی مدت قاجار و برآمدن فردی که گویا دیگر هیچ نیازی به برخورداری از «فره ایزدی» نداشت نه از طریق نسب واقعی بردن به شاهان فرهمند باستان و نه از طریق تبارسازی غیرواقعی، همچون امیران غزنوی و امیران سلجوقی. اگرچه نادرشاه افشار خود را فرزند «شمشیر» خواند، باین وجود با عمه شاه تهماسب دوم پیوند زناشویی بست (هنری، ۱۳۶۳: ۹۵) و برای مشروعیت بخشیدن و برخورداری از «فره ایزدی» موروثی خاندان صفوی، به قول میرزا مهدی‌خان «... روانه دربار شاهی و از حریم سلطنت، ازدواج یک نفر از بنات مکرّمات خاقان مغفور را به جهت شاهزاده رضاقلی میرزا خواهشمند شد.» (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۱۵۵).

بعد از پیروزی انقلاب اکتبر و ظهور دولتی سوسیالیستی با ارزش‌های ایدئولوژیک لنینیستی و خروج نیروی‌های روسی از ایران، چشم‌های نگران ایران به سوی قزاق‌خانه گشت. در آن شرایط، هرکاری که باید انجام شود، باید از طریق این مرکز قدرت نظامی انجام گیرد. این است که انگلستان با پرداخت هزینه نگهداری آن، در صدد برآمد آن را در جهت اهداف خود به‌کار گیرد.

پس از آنکه دیویزیون قزاق از استاروسلسکی،^۱ آخرین فرمانده روسی بریگاد قزاق گرفته و تحویل ژنرال دیکسون انگلیسی شد، احمدشاه به توصیه انگلیسی‌ها سردار همایون را به فرماندهی آن گماشت، ولی درحقیقت کارها در دست سرهنگ اسمالیس، معاون دیکسون بود. سرهنگ اسمالیس هم به‌نوبه خود مازور مسعود

کیهان که در مدرسه نظامی سن سیر درس خوانده بود را به نیابت خود انتخاب کرد (پورشالچی، ۱۳۸۴: ۳۰).

در پی عزل استاروسلسکی و آمدن افسران انگلیسی، مشیرالدوله استعفا داد، چون می‌دانست این، یعنی اجرای قرارداد و ثوق‌الدوله. در ماده سوم این قرارداد پیش‌بینی تشکیل ارتش ملی تحت نظر افسران انگلیسی شده بود. سپهدار اعظم جای مشیرالدوله را گرفت، صدراعظمی که می‌خواست همه خواسته‌های انگلیسی‌ها را برآورد. ژنرال/ایرونساید با گماشتن سرهنگ اسمیت به‌عنوان مسئول امور مالی راه را برای بالا کشیدن رضاخان هموار ساخت (مستوفی، ۱۳۲۵: ۲۳۸-۲۳۷؛ کرونین، ۱۲۹-۱۲۸، ۴۱۷).

دومین بازیگر این صحنه سید ضیاء‌الدین طباطبایی بود. سید فرمانبرداریش را از انگلیسی‌ها در قضیه قرارداد ۱۹۱۹ نشان داده بود. سیروس غنی وی را نماینده «روح پلید انگلیسی‌ها» در ایران معرفی می‌کند. سید ضیاء از طریق «کمیته آهن» با «کمیته زرگنده» و با رضاخان میرپنج تماس پیدا می‌کند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۲۲۴؛ غنی ۱۷۴). طباطبایی گفته بود: «در صد سال اخیر انگلیسی‌ها حسن نیت خودشان را با وفاداری به ما نشان داده‌اند» (مستوفی، ۱۳۲۵: ۲۹۶). براساس مدارک سفارت امریکا: سید مأمور انگلیسی‌ها بود (مخبرالسلطنه: ۱۳۶۳: ۳۶۴، ۳۶۶؛ غنی، ۱۳۷۷: ۲۰۵). زمانی که رضاخان، سید را درینگه امام دید گفت: «شاید این جُلت را رئیس ما کنند.» (مستوفی، ۱۳۲۵: ۳۷۷). اجرای سناریوی کودتای ۱۲۹۹ زمانی مسلم شد که قرارداد دوستی ایران، و شوروی در سال ۱۹۲۱ در بیست‌وشش ماده به امضا رسید (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۲۰۵-۲۰۴).

در پیامی که ژنرال ایرونساید به رضاخان داد، نخستین قدم جدی در راه سلب مشروعیت تاریخی از جنبه فرهمندی مقام «شاه» برداشته شد. آنان در دو مورد با هم پیمان بستند: دشمنی همیشگی با بلشویسم، حفظ حرمت احمدشاه قاجار [تحت شرایطی] (رایت، ۱۳۵۷: ۱۷۳؛ کرونین، ۱۳۵۷: ۱۵۸؛ غنی، ۱۳۷۷: ۱۷۱-۱۷۷-۱۷۸).

سرهنگ اسمایس می‌گوید: با آنکه رضاخان به من تعهد داده، ولی باید به‌تدریج اجازه داد راه بیافتد (غنی، ۱۳۷۷: ۱۷۷-۱۷۹؛ رایت، ۱۳۵۷: ۱۷۴).

ایرونساید تذکر می‌دهد، این دیکتاتور نظامی می‌تواند به ما امکان دهد که ما

به سلامت از مسئله ایران خارج شویم (غنی، ۱۳۷۷: ۲۰۴؛ رایت، ۱۳۵۷: ۱۷۴). در همین روز، نورمن، وزیرمختار انگلیس به لندن خبر داد: واحدهای قزاق مقیم قزوین و همدان... تحت فرماندهی رضاخان از قزوین به طرف تهران حرکت کرده و در تاریخ ۲۱ فوریه کمی بعد از نیمه شب وارد پایتخت شدند... نیرویی وجود نداشت که بتواند مانع از ورود قزاقها بشود (پورشالچی، ۱۳۸۴: ۳۱). سید ضیاءالدین به صدرات و رضاخان با لقب سردار سپه به فرماندهی کل قوا منصوب شد. طبق اسناد موجود، از جمله آخرین قدم‌هایی که در راه مشروعیت‌زدایی از احوال قدسی مآبی شاه برداشته شد، این بود که بدون جویا شدن نظر احمدشاه با پادرمیانی سرپرسی لورین، وزیرمختار انگلیس، سید را به تبعید فرستادند و سردار سپه را به جایش صدراعظم نمودند. از این به بعد بود که سردار سپه خود را «ناجی ایران» خواند (کرونین، ۱۳۷۷: ۲۶، ۳۰؛ غنی، ۱۳۷۷: ۳۳-۳۴).

احمدشاه برای بار دوم به اروپا رفت و نیابت سلطنت را به برادرش سپرد. اما رضاخان میرپنج به تدریج دست‌وپای مخالفان را قطع کرد، تا راه رسیدن به قدرت هموار شود. سرانجام روزنامه‌ی دیلی تلگراف در اکتبر ۱۹۲۵ (مهر ۱۳۰۴) خبر می‌دهد: «اکنون که معلوم شده، شاه ایران از آمدن به مملکت خود منصرف گردید، ممکن است جوش و خروش و هیجانی که به تحریک برخی از سلطنت‌طلبان افراطی و علما علیه رضاخان تولید شده بود، پایان یابد، به راستی جای تعجب است... علت این تغییر آن است که رضاخان... مناسبات خود را با انگلیسی‌ها برهم نزده است.» (شمیم، ۱۳۴۹: ۶۴۳)

در ادامه و تکمیل این روند، مجلس شورای ملی در یک جلسه فرمایشی که در ۲۱ آذر سال ۱۳۰۴ تشکیل شد، با تغییر اصول ۳۶-۳۷ و ۳۸ متمم قانون اساسی، سلطنت را به رضاخان پهلوی واگذار کرد، به گفته دولت‌آبادی سردار سپه از بر سر گذاردن «تاج کیانی» بر سر سرپیچی نکرد (پورشالچی، ۱۳۸۴: ۲۵۰؛ دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۳۷۹-۳۸۰؛ شمیم، ۱۳۴۹: ۶۴۵).

سردار سپه با حمایت صریح بریتانیای کبیر «تاج کیانی» بر سر نهاد. در این راه بیش از همه وقت مشروعیت تاریخی اندیشه سیاسی دولت‌شاهی مصدوم شد. به هر تقدیر تا زمانی که نظام سیاسی شاهی در ایران باید حاکمیت داشته باشد، چنین نظامی نیازمند آن

است که از مشروعیتی فراقانونی برخوردار باشد. از شروع سلطنت شاه تهماسب دوم و پس از تأسیس دولت قاجاری تا استقرار رضاشاه بر اریکه شاهی، به جای از دست رفتن مشروعیت برآمده از موهبت‌های الهی و آسمانی، این تأیید و پشتیبانی دولتین روسیه و انگلیس بودند که جای آن مشروعیت ایرانی را گرفتند. حال که کشتی‌بان را سیاستی دگر آمد، شاه جدید هم‌نوا با یاران و ملیون همراه، باید اندیشه سیاسی مصدوم دولت‌شاهی را التیام بخشند. این تلاش در چندین قلمرو انجام گرفت. اول از طریق بزرگ‌نمایی و اصرار بر ایران‌دوستی سربازانه اجداد رضاخان در راه سربلندی ایران (پورشالیچی، ۱۳۸۴: ۶۲). دوم از طریق برگزیدن نام خانوادگی «پهلوی» و نیز توجه به تاریخ ایران باستان از طریق احداث بناهای بزرگ با استفاده از معماری از جنس تخت جمشید و تأسیس فرهنگستان و پالایش زبان فارسی از لغات غیرفارسی، سوم از طریق تجلیل و تکریم مذهب تشیع و آیین‌های آن و اعلام اینکه وی خود را ملزم به اجرای عملی احکام شرع مبین اسلام می‌داند (غنی، ۱۳۷۷: ۳۹۷). با توجه به سیاست انگلستان، دایر بر از رونق انداختن مرکزیت ریاست روحانی شیعه در عراق عرب، سردار سپه یکی از صاحب‌منصبان ارشد نظام را به اتفاق سردار رفعت به‌ظاهر برای احترام به رؤسای روحانیون شیعی عراق، ولی در باطن برای نشان دادن علاقه‌مندیش به مذهب تشیع به نجف فرستاد. رفعت در مراجعت، شمشیری از طرف حضرت عباس (ع) «برای سردار سپه آورده بالای او را به این تشریف شریف مشرف می‌سازد. سردار سپه برای درک این شرافت تهیه مفصلی دیده دعوت عمومی می‌کند و در میان چندین هزار کس شمشیر مزبور را با تشریفات بسیار بر کمر می‌بندد.» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۲۹۲).

شایسته تذکر است برخورداری شهریاران از «موهبت الهی» و «فره ایزدی» در نگاه و اندیشه سیاسی شیعی جایگاه مشخصی دارد.

آخرین ضربه به این حریم تاریخی و مورد احترام نظام سیاسی دولت‌شاهی در قضیه خلع و خروج رضاشاه از ایران وارد آمد، زمانی که وی به دستور لندن و مسکو از سلطنت استعفا داد و راه تبعید را در پیش گرفت. بولارد، وزیرمختار انگلیس روشن کرد که مادام که رضاشاه در اریکه سلطنت قرار دارد، قدمی نمی‌توان برداشت. پس از گفت‌وگو میان بولارد و اسمیرنوف، سفیر شوروی چنین مقرر شد که پنج روز به رضاشاه مهلت دهند تا از سلطنت کناره‌گیری کند. اگر رضاشاه

نپذیرفت، قوای متفقین وارد پایتخت خواهند شد. تا آن روز هنوز از لندن دستور مستقیمی برای بولارد نرسیده بود که جانشین رضاشاه چه کسی باید باشد. سرانجام در لندن توافق شد فعلاً ولیعهد در چهارچوب قانون اساسی جانشین و وارث تاج و تخت ایران شود (عاقلی، ۱۳۲۰: ۱۳۲-۱۳۴). در پایان این‌گونه شد تا «فرّه ایزدی» و مقام اول در طول تاریخ پر فرازونشیب و سرشار از شادی‌زاری ایران، در پای اهداف دولت‌های مقتدر و حاکم بر سرنوشت جهان به قربانگاه روانه شد.

نتیجه‌گیری

بعد از اوج گرفتن توانمندی سیاسی و اقتصادی ایران در روزگاران طولانی مدت شاه عباس اول، عهد فروپاشی دولت صفوی و گرفتاری‌های ایرانیان از راه رسید. از آنجاکه تاریخ مدون ایران پیرامون کارایی یا ناکارایی شاهان شکل گرفته است، با قتل شاه سلطان حسین، ایران در هرج و مرجی طولانی فرو رفت. شکوه و نام شاهان ایران برگرفته و زاییده اعتقاد و باوری بود که مردم ایران به منبع لایزال قدرت، یعنی نیروهای ماورایی داشتند. ایرانیان باستان هرگونه قدرتی را از سرچشمه آن، یعنی آسمان‌ها می‌دانستند و بر این باور بودند، هر زمان که شاه از جاده صلاح و صواب خارج شد، «فرّه ایزدی» از او دور شده و شاه گرفتار بدترین افراد، یعنی ضحاک زمان خود خواهند شد، چنانچه جمشید جم با این سرانجام روبه‌رو شد، اینک شاه سلطان حسین در اثر کم‌کاری‌ها و کج‌روی‌هایش مورد خشم ایزدی قرار گرفته و توسط محمود افغان از سلطنت برکنار شده و توسط اشرف به قتل رسیده است. بدین ترتیب «فرّه ایزدی» و «موهبت الهی» از وی دور شد. پس از هرج و مرجی مرسوم ناشی از قتل پادشاه، دو دولت نیرومند همسایه وارد خاک ایران شدند و به نام بر تخت نشاندن فرزند شاه مقتول، یعنی شاه تهماسب دوم، از او حمایت کردند، و با وی قرارداد پترزبورگ و رشت را منعقد کردند. در مقابل، بخش‌هایی از سرزمین ایران را تسخیر کردند. تا این زمان، مشروعیت قدرت شاهان برآمده از اراده ازلی و مقدس بوده، اما با ورود دولتین روسیه و عثمانی در قضیه تهماسب، دیگر اراده آسمانی از شاه حمایت نکرد و پشتیبانیش را از وی سلب کرد. این نخستین نمونه بود در دوران معاصر، چگونه زمانی که قدرت‌های زمینی بدخواه از

شاهان حمایت می‌نمایند، اراده‌های ماورایی آنان را در مقابل سختی‌های روزگار تنها می‌گذارند. بدین‌سان نخستین مورد، اثبات فرضیه این مقاله شکل می‌گیرد. نادرشاه افشار با آن‌همه جانفشانی و شکوهمندی‌هایی که برای ایران به‌بار آورد، هرگز موفق به بازگرداندن مشروعیت ازدست‌رفته نشد. کریم‌خان زند هم تنها با پذیرفتن عنوان «وکیل‌الدوله» کار را به نتیجه دلخواه رساند و از خیر و شر «فرهمندی» گذشت.

به هنگام تأسیس قاجاریه، روسیه که اینک قدم‌های نخستین را در راه سرمایه‌داری برمی‌داشت و نظر به آب‌های نیلگون خلیج فارس داشت، سعی در یافتن جای پای محکم و همیشگی در ایران داشت؛ این بود که پس از تحمیل جنگ طولانی روسیه علیه ایران و کارشکنی‌های انگلستان در کار ایران موفق شدند با انعقاد قراردادهای «گلستان، ترکمنچای» و عهدنامه ۱۲۲۹، حمایت از شاه ایران‌زمین را در اختیار گیرند. پس از این قراردادها، شاه قاجار مورد حمایت الهی نبود، بلکه آن حمایت از آنان سلب شده و اینجا اراده روسیه و انگلیس جای آن نیروهای فوق بشری را گرفتند. بنابر اراده این دو قدرت جهانی، عباس میرزا به‌عنوان ولیعهد شناخته شد و پس از آن آمدن و رفتن شاهان قاجار و بعد پهلوی نیز، تحت همین شرایط جدید انجام شد. آمدن و رفتن محمدعلی شاه، احمدشاه و رضاشاه از این قاعده مستثنی نبود. با پیروزی انقلاب اکتبر روسیه این انگلیس بود که به‌تنهایی احمدشاه را برد و رضاشاه را آورد، اما در برکناری و تبعید رضاشاه، دوباره شوروی در کنار انگلستان قرار گرفت.

در گذر این زمان، یعنی از تحمیل قرارداد پطرزبورگ و رشت تا واقعه شهریور ۱۳۲۰ دیگر از «فره ایزدی» و «موهبت الهی» و سایه‌خدایی برای شاهان قاجار و پهلوی خبری نبود و تنها اراده دولتمن انگلستان و روسیه شوروی بود که عامل به‌تخت‌کیانی نشستن و اورنگ پادشاهی بر سر نهادن، شاهان ایران‌زمین بوده است.

منابع

- ابراهیمیان، یرواند (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
- استرآبادی، میرزا مهدی (۱۳۶۸)، *تاریخ جهانگشای نادری*، تهران: دنیای کتاب.
- اعتصامی، پروین (۱۳۷۱)، *دیوان*، تهران: نشر روایت.
- اقبال، عباس (۱۳۴۷)، *تاریخ مفصل ایران*، تهران: خیام.
- بهار، محمدتقی (۱۳۵۷)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*، ۲ مجلد، تهران: جیبی.
- بیات، کاوه (۱۳۶۹)، *قرارداد ۱۹۱۹ و تشکیل قشون متحدالشکل در ایران*، *تاریخ معاصر ایران*، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- پورشالچی، محمود (۱۳۸۴)، *فراق، عصر رضاشاه پهلوی*، تهران: مروارید.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۲)، *حیات یحیی*، ۴ مجلد، تهران.
- رایت، دنیس (۱۳۵۷)، *انگلستان در ایران*، ترجمه غلامحسین صدر افشار، تهران: دنیا.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۲)، *اندیشه سیاسی در شرق باستان*، تهران: قومس.
- ردهد، برایان (۱۳۷۳)، *اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو*، ترجمه مرتضی کاخی و اکبر افسری، تهران: آگاه.
- رواسانی، شاپور (۱۳۶۳)، *نهضت میرزا کوچک خان جنگلی*، تهران: چاپخش.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۶۸)، *سفارت‌نامه‌های ایران*، تهران: توس.
- شیخ‌الاسلامی، جواد (۱۳۷۲)، *سیمای احمدشاه*، ۲ مجلد، تهران: گفتار.
- شمیم، علی‌اصغر (۱۳۴۹)، *ایران در دوره قاجار*، تهران: امیرکبیر.
- صفت‌گل، منصور (۱۳۸۱)، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، تهران: رسا.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۰)، *دباجه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران: نگاه معاصر.
- _____ (۱۳۷۳)، *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: کویر.
- طاری، شیخ حسن (۱۳۷۵)، *علامه مجلسی*، تهران.
- عاقلی باقر، ذکاءالملک فروغی (۱۳۷۰)، *شهریور ۱۳۲۰*، تهران: انتشارات علمی.
- غزالی، امام محمد (۱۳۶۷)، *نصیحه‌الملوک*، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: نشر هما.
- غنی، سرویس (۱۳۷۷)، *برآمدن رضاخان و افتادن قاجار*، تهران: نیلوفر.
- کرونین، استفانی (۱۳۷۷)، *ارتش و حکومت پهلوی*، ترجمه علی بابایی، تهران: خجسته.
- کار لوترنزیو، پیو (۱۳۵۹)، *رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان*، ترجمه عباس آذرین، تهران: بنگاه ترجمه.
- کسروی، احمد (۱۳۳۷)، *تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان*، ۲ مجلد، تهران: امیرکبیر.

مارکس، (بی تا)، شیوه‌های تولید آسیایی، بی تا.

لکه‌هارت، لورنس (۱۳۴۳)، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران.

مخبرالسلطنه هدایت (۱۳۶۳)، *گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت*، به اهتمام محمدعلی صوتی، تهران: نقره.

مستوفی، عبدالله (۱۳۲۵)، *زندگانی من*، قسمت اول از جلد سوم، تهران: علمی.

مکی، حسین (۱۳۲۴)، *تاریخ بیست ساله*، مجلدات ۲ و ۳، تهران.

نصیری، محمدابراهیم بن زین‌العابدین (۱۳۷۳)، *دستور شهریاران*، به کوشش محمد نادر نصیری مقدم، تهران: موقوفات افشار.

نظام‌الملک طوسی (۱۳۴۸)، *سیاست‌نامه*، به کوشش جعفر شعار، تهران: جیبی.

نعمانی، فرهاد (۱۳۵۸)، *تکامل فتودالیسم در ایران*، تهران: خوارزمی.

نفیسی، سعید (۱۳۳۵)، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر*، ج ۱، تهران: شرق.

واتسن، گرانت (۱۳۴۶)، *تاریخ ایران دوره قاجاریه*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: بنیاد.

هنری، جونس (۱۳۶۵)، *زندگی نادرشاه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات علمی.

هژیر، عبدالحسین (۱۳۲۲)، *یا پطرزبورگ یا قسطنطنیه*، تهران.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۴۹)، *تاریخ روابط خارجی ایران*، تهران: امیرکبیر.